

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 7, Autumn 2022, 263-283
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.36199.2232

**A Critique of "Totalitarianism" on the Books
"Precise of Constitutional Law" and "Constitutional Law
and Political Structures"**

Azad Rezaei*

Abstract

One of the most important issues in constitutional law is the "Political Regimes". In the division of political regimes, special attention is paid to totalitarianism. However, the source of inspiration for jurists to discuss political regimes is the views of political thinkers, because this issue has political nature. By studying of the political writings in this field, we realize that the theories of political thinkers are different from the views of jurists such as Abolfazl Ghazi and Seyyed Mohammad Hashemi. Here the criterion for discussion should be the writings of thinkers such as Hannah Arendt who have grown up in totalitarian regimes and have focused on this area. Review of the writings of these thinkers reveals that totalitarianism as a new example of the domination system in the last two centuries has features such as having a social basis, the existence of a single party, and is the same as the mass monarchy. In addition, totalitarianism is very different from dictatorship in terms of how the Rulers come to power, the need or not of popular support, the type of Ruler's relationship with other officials and so on. However, in the books of Constitutional Law Summary and Constitutional Law and Political Structures,

* Assistant Professor, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran,
azadrezaei@yahoo.com

Date received: 02/05/2022, Date of acceptance: 24/08/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

totalitarianism is considered as one of the characteristics of mass monarchy and on the other hand, in the second work, totalitarianism is equated with dictatorship.

Keywords: Totalitarianism, Mass Monarchy, Political Regimes, Mass Society, Single Party



نقد و تحلیل «توتالیتراریسم» در کتب «بایسته‌های حقوق اساسی» و «حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی»

آزاد رضائی*

چکیده

یکی از مباحث مهم حقوق اساسی، مقوله «رژیم‌های سیاسی» است. در تقسیم‌بندی رژیم‌های سیاسی نیز همواره توتالیتراریسم مورد توجه ویژه‌ای است. با این وجود، منبع الهام حقوقدانان برای بحث از رژیم‌های سیاسی، آراء و آثار اندیشمندان سیاسی است. چراکه این موضوع اصولاً ماهیت سیاسی دارد. با مطالعه آثار سیاسی مربوطه، درمی‌یابیم که نظریات اندیشمندان سیاسی و آراء برخی حقوقدانان چون ابوالفضل قاضی و سیدمحمد هاشمی در زمینه توتالیتراریسم، تفاوت دارند. طبیعتاً ملاک بحث و گفتگو در اینجا باید آثار اندیشمندانی مانند هانا آرنه باشد که خود در چارچوب رژیم‌های توتالیتیر نشو و نما یافته و مطالعه خود را به طور ویژه بر این حوزه متمرکز کرده‌اند. بررسی آثار این گروه، آشکار می‌کند که توتالیتراریسم به مثابه مصداق نوین نظام سلطه در دو قرن اخیر، دارای ویژگی‌هایی چون داشتن پایگاه اجتماعی، وجود حزب واحد و ... است و ماهیتاً با مونوکراسی‌های توده‌ای یکسان است. بعلاوه، توتالیتراریسم با رژیم‌های دیکتاتوری تفاوت‌های بنیادینی از منظر نحوه به قدرت رسیدن حاکمان، لزوم یا عدم لزوم کسب حمایت مردمی، نوع رابطه حاکم با سایر مقامات و ... دارد. حال آن‌که در کتب بایسته‌های حقوق اساسی و حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، توتالیتراریسم به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای مدنظر قرار گرفته و از سویی نیز در اثر دوم، توتالیتراریسم با دیکتاتوری یکسان پنداشته شده است.

کلیدواژه‌ها: توتالیتراریسم، مونوکراسی توده‌ای، رژیم سیاسی، جامعه توده‌وار، حزب واحد.

* استادیار حقوق عمومی، عضو هیأت علمی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، azadrezai@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

در آموزش رشته حقوق مرسوم است که دانشجویان ابتدا با مفاهیم، اصول و چارچوب حوزه‌های مختلف حقوق آشنا شده و سپس با عنایت بدین مطالب و آشنایی با رویکرد نظام حقوقی ایران، به تحلیل زوایای مختلف این نظام می‌پردازند. بخشی از این مفاهیم و کلیات ممکن است به دیگر رشته‌ها تعلق داشته یا در زمره مطالب بین‌رشته‌ای باشد. لذا، دقت در شناساندن این اصول و مفاهیم از اهمیت به‌سزایی برخوردار بوده و تأمل در آن‌ها را برای صاحب‌نظران حقوقی ضروری می‌نماید.

حقوق اساسی نیز از جمله حوزه‌های حقوقی است که با سایر علوم هم‌چون جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و ... ارتباط داشته و تحصیل، تألیف و تدریس در آن مستلزم آشنایی نسبی با چارچوب و مفاهیم علوم یاد شده می‌باشد.

یکی از مباحث مهم حقوق اساسی، «رژیم‌های سیاسی» است که متضمن مطالبی مرکب از علم سیاست، تاریخ و حقوق می‌باشد. در این میان، مقوله «توتالیتراریسم» به مثابه نوعی رژیم سیاسی، موضوع بحث اندیشمندان سیاسی مختلف از قبیل هانا آرنهت^۱ (Hannah Arendt) قرار گرفته و زوایای مختلف آن مانند ارتباطش با مفاهیمی چون دیکتاتوری، در علم سیاست بیش از حقوق مورد مطالعه قرار گرفته است و در واقع، حقوق اساسی در بحث از رژیم‌های سیاسی بیش‌تر از دست‌مایه‌های علوم سیاسی بهره می‌برد. با این حال، برخی اساتید حقوق اساسی در بحث از رژیم‌های سیاسی یا اقسام حکومت، مطالبی را مطرح کرده‌اند که جای نقد و بررسی دارد.

برای نمونه مرحوم ابوالفضل قاضی به رغم این‌که از ادیبان و سرآمدان حقوق اساسی بوده و مطالعات و آثار فراوانی در علم سیاست نیز دارد، در بحث از «رژیم‌های سیاسی» مندرج در کتاب «بایسته‌های حقوق اساسی» به تمایز توتالیتراریسم از مونوکراسی توده‌ای (یکتاسالاری) گرایش داشته و توتالیتراریسم را یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای می‌داند در حالی‌که به زعم نگارنده، توتالیتراریسم خود به صورت مستقل به عنوان مصداق نوین نظام سلطه در قرن بیستم شناخته شده و نه به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای. به عبارت بهتر میان مونوکراسی توده‌ای و توتالیتراریسم از لحاظ منطقی رابطه تساوی برقرار است، در حالی‌که مرحوم ابوالفضل قاضی به گونه‌ای معتقد به وجود رابطه عموم و خصوص مطلق میان این دو است. گفتنی است عدم دقت بدین نکته مهم در فصل

دوم از قسمت سوم کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی تألیف سید محمد هاشمی تحت عنوان «اقسام حکومت» نیز مشهود است. افزون بر این، در کتاب بایسته‌های حقوق اساسی ظاهراً از روی تسامح و در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی از روی عمد، مونوکراسی توده‌ای که همان توتالیتراریسم است با دیکتاتوری یکسان انگاشته شده است، حال آن‌که میان این دو نیز تفاوت وجود دارد.

طبیعی است که ذهن پرسش‌گر مخاطب، اثبات چنین مدعایی را از نگارنده طلب نماید. در همین راستا، تلاش خواهیم کرد تا در سطور آتی ضمن تحلیل رابطه توتالیتراریسم و مونوکراسی توده‌ای به تبیین مفهوم توتالیتراریسم و مونوکراسی توده‌ای پرداخته و در بخش دوم به ارتباط توتالیتراریسم با دیکتاتوری بپردازیم. گفتنی است که نوع پژوهش در این مقاله، نظری و روش مطالعه، کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

۲. نسبت توتالیتراریسم با مونوکراسی توده‌ای

به طوری که گفته شد، در کتاب بایسته‌های حقوق اساسی و نیز کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، توتالیتراریسم در کنار مواردی چون وجود حزب واحد، به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای معرفی شده است. حال آن‌که تأمل در آثار اندیشمندان حوزه توتالیتراریسم خلاف این مدعا را ثابت کرده و میان این مفاهیم تفاوتی قائل نیست.

برای مطالعه این موضوع، ابتدا توتالیتراریسم و نحوه شکل‌گیری آن را تبیین نموده و به بررسی مونوکراسی توده‌ای می‌پردازیم. النهایه به مطالعه رابطه توتالیتراریسم و مونوکراسی توده‌ای خواهیم پرداخت.

۱.۲ مفهوم‌شناسی توتالیتراریسم

توتالیتراریسم (Totalitarianism) در تبیینی علمی شامل مفاهیمی چون جامعه توده‌وار، جنبش توده‌وار و رژیم توتالیتار است. لذا، نضج رژیم توتالیتار حاصل طی یک فرآیند از جامعه توده‌وار تا جنبش توده‌وار و تأسیس این رژیم است.

۱.۱.۲ سیر تکوین رژیم توتالیتار

تأسیس رژیم توتالیتار مستلزم شکل‌گیری پاره‌ای شرایط اجتماعی است. یعنی افراد جامعه، ابتدا توده‌ای شده و فضا برای سازمان‌هایی که قصد تجمع توده‌ها را برای رسیدن به مقاصد خود دارند، مساعد می‌شود و سازمان‌ها به صورت یک جنبش توتالیتار عمل کرده و رژیم توتالیتار را شکل می‌دهند.

۱.۱.۱.۲ جامعه توده‌وار

افرادی چون آرنست و کورن هاووزر (William Kornhauser) در شرایط ایجاد جامعه توده‌وار بیشتر بر تحولات اقتصادی- اجتماعی تأکید دارد. تغییراتی مانند مهاجرت‌های گسترده به شهرها و صنعتی شدن جوامع، بالاخص در مراحل اولیه آن که افراد از ریشه‌های خود جدا شده و هنوز فرصت و امکان تشکیل‌های جدید را ندارند.^۲

به باور آرنست در جوامع طبقاتی، طبقات با تعریف موقعیت فرد به تعریف او از مصالح و منافعش شکل می‌دهند. اگر این ساختار طبقاتی در نتیجه تحولات انقلاب صنعتی فرو پاشد، همراه با آن احزاب و انجمن‌ها نیز جاذبه خود را از دست داده و دیگر عامل پیونددهنده‌ای میان مردم باقی نمی‌ماند.

البته آیزایا برلین (Isaiah Berlin) بر نقش اوضاع و احوال اقتصادی- اجتماعی در ایجاد جوامع توده‌وار تکیه نمی‌کند بلکه معتقد است که آراء پاره‌ای متفکران در این امر مؤثر می‌باشد. برلین مشخصاً به پیوند افکار ژوزف دومستر (Joseph de Maistre) ایدئولوگ ارتجاعی قرن هجده و فاشیسم- مصداقی از توتالیتاریسم- اشاره می‌کند.^۳

به هر شکل، در جامعه توده‌وار (Mass Society)، همبستگی اجتماعی از میان رفته و جامعه عمیقاً در گسیختگی و سرگشتگی اخلاقی و معنوی به سر می‌برد.^۴ جنبش توتالیتار به دنبال سازمان دادن به توده‌ها است و «ویژگی اصلی انسان توده‌ای، انزوا و نداشتن روابط اجتماعی بهنجار است» (آرنست ۱۳۶۶: ۵۳). مفهوم توده فقط زمانی مصداق پیدا می‌کند که افراد نتوانند در هیچ سازمان مبتنی بر منافع مشترک از قبیل انجمن، حزب و سندیکا تشکیل یابند. تنهایی و فقدان روابط، موجب از خودبیگانگی اجتماعی در سطح کلی شده و از خودبیگانگی هم جذابیت حرکت‌های توده‌ای را افزایش می‌دهد. زیرا این حرکت‌ها موقعیت مناسبی را برای بیان نارضایتی‌ها به وجود می‌آورند. لذا افراد تنها و متفرق به

صورت توده‌ای قابل بسیج در می‌آیند که برای یک حرکت تمامیت‌خواه مناسب هستند. (نقیب زاده ۱۳۷۸: ۱۴۱-۱۴۰)

لذا در جوامع توده‌وار یا اثری از گروه‌بندی‌های مدنی دیده نمی‌شود یا در مقابل سازمان‌های توتالیتار ناکارآمد جلوه می‌کنند. بنابراین جامعه توده‌وار در نقطه مقابل جامعه مدنی قرار دارد.^۵ به نظر مارتین لیپست (Martin Lipset) با نابودی نهادهای مدنی، جامعه دموکراتیک که بنیاد و اساس دولت دموکراتیک است، در محاق فراموشی می‌افتد. (رحمانی‌زاده دهکردی ۱۳۸۲: ۱۱۰)

۲.۱.۱.۲ جنبش توده‌ای

سازمان‌های توده‌ای مرکب از افراد متفرق، جنبش توده‌ای (توتالیتار) را شکل می‌دهند. ویژگی آشکار جنبش توده‌ای این است که از پیروانش وفاداری تام و بی‌چون و چرا می‌خواهد. (آرنت ۱۳۶۶: ۶۴-۶۵) به باور آرنت، برای موفقیت جنبش توده‌ای باید اولاً، امکان ایجاد هر حوزه یا فعالیت مستقل از بین برود تا یکنواختی کامل فراهم شود؛ ثانیاً، تماس و رابطه میان افراد از هم بگسلد.

نتیجه فقدان رابطه میان افراد، ایجاد جامعه‌ای متشکل از افراد ذره ذره است. (مشیرزاده ۱۳۸۱: ۵۹) لذا جنبش توده‌ای، پاسخی است به نیازهای افرادی که در یک جامعه توده‌ای از هم پراکنده، در شرایط ذره‌ای در انزوا قرار دارند و از این طریق به همبستگی کاذبی دست می‌یابند. یعنی توده‌ها فاقد هرگونه احساس تعلق گروهی، طبقاتی و حتی خانوادگی شده و دچار هویت‌پریشی می‌شوند. حاصل این عوامل، ناآگاهی عمومی و فقدان اعتماد به نفس است که از جمله اصلی‌ترین مفروضات و مقدمات توتالیتاریسم محسوب می‌شوند. (اشپربر ۱۳۶۳: ۱۲۹) چراکه جنبش توده‌ای زمانی امکانپذیر می‌شود که حتی منش کاملاً عادی شهروندی نیز دچار فروپاشی کامل شده باشد. (آرنت ۱۳۹۸: ۱۳۷) همین سرگشتگی توده‌ها را به دامان جنبش هویت‌بخش توده‌ای می‌اندازد (بشیریه ۱۳۸۴: ۱۳۸). زیرا جنبش توده‌ای به واسطه سازمان‌های توتالیتار، از طریق ارائه ایدئولوژی خاص خود برای توده‌ها به یک کانون هویت‌بخش تبدیل و آن‌ها را برای نیل به اهداف خود جذب می‌کند.

۲.۱.۲ تعریف توتالیتراریسم

بسیاری از متفکران در مورد نسبت توتالیتراریسم با مفاهیمی چون فاشیسم، نازیسم و استالینیزم اختلاف دارند. کارل فردریش (Carl Friedrich)، آرنست و برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) معتقدند که آموزه‌های مذکور از گونه توتالیتراریسم هستند و بحث از توتالیتراریسم، متعاقب تأسیس نظام‌های مذکور در قرن بیستم بوده است. لذا نمی‌توان توتالیتراریسم را فارغ از آموزه‌های یادشده، مورد بررسی قرار داد. در مقابل، آنتونی کوئینتن (Anthony Quinton) بر این باور است که توتالیتراریسم به دنبال کنترل همه جوانب زندگی است و حالت تهاجمی ندارد اما هدف فاشیسم بسیج‌گری و نتیجتاً تهاجم به دشمنان فرضی داخلی و خارجی است (قادری ۱۳۸۶: ۱۳۹).

مع الوصف اغلب نظریه‌پردازان، در مورد تعریف توتالیتراریسم اتفاق دارند. بدین قرار که «توتالیتراریسم نظام ایدئولوژیک و سیاسی-اجتماعی خاصی است که سلطه‌ای تمام‌عیار را در تمام عرصه‌های پنهان و آشکار شوون و زندگی اجتماعی خواستار است و از آن به عنوان تمامیت‌خواه نام می‌برند» (ملک‌محمودی ۱۳۸۴: ۷۷). اصطلاح توتالیتراریسم بیانگر حکومتی با یک دولت تمامیت‌خواه بوده که سعی در کنترل تمامی جوانب حیات فرد اعم از عمومی و خصوصی دارد. (Totalitarianism: CASE STUDY: Stalinist Russia, p.1) مشخصاً منظور شوون و جوانب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در همه حوزه‌های عمومی و خصوصی است.

در این چارچوب می‌توان برای رژیم توتالیتار مانند سایر رژیم‌های سیاسی پاره‌ای مشخصه احصا کرد که بعضی از آن‌ها در زمره ابزارهای توتالیتراریسم هستند. این مشخصه‌ها عبارتند از:

- الف) ایجاد هراس و تبلیغات
- ب) آزار و اذیت مذهبی
- پ) پاکسازی فراگیر: نظامی است که سعی در حذف گروه معینی از مردم دارد. (Totalitarianism: CASE STUDY: Stalinist Russia)
- ت) وجود حزب واحد
- ث) کنترل دولت بر اقتصاد با هدف نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و نهایتاً تصاحب

آن‌ها

- ج) توسل به سیاست جاسوسی و ترور برای تحمیل خواسته‌های دولت
چ) سانسور شدید و کنترل رسانه‌ای
ح) وجود مدارس و رسانه‌هایی جهت تحریف واقعیت و جهت‌دهی افکار شهروندان
(Crisis in Democracy: 1)
- خ) وجود یک ایدئولوژی رسمی، تأکید بر عصبه اجتماعی، قومی و گروهی (ملک
محمودی ۱۳۸۴: ۷۸)

۲.۲ مفهوم‌شناسی مونوکراسی توده‌ای

مونوکراسی یا یکتاسالاری، رژیم سیاسی است که در آن قدرت در وجود یک فرد متمرکز است و وی آن را متعلق به خود می‌داند، به طوری که مابین ایجادکننده قدرت یعنی پایه‌گذار دولت یا سلسله و دارنده آن فاصله‌ای نیست. در این رژیم، مفهوم دولت آن‌چنان با مفهوم قدرت شخصی یکی شده است که جدا کردن آن دو به آسانی مقدور نیست (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۴).

در کتب حقوق اساسی و ذیل بحث رژیم‌های سیاسی، مونوکراسی را یکی از انواع این رژیم‌ها تلقی کرده و در تبیین آن نیز ضمن اشاره به پاره‌ای از ویژگی‌ها، اقسام آن را تعیین می‌کنند.

در این میان، مرحوم ابوالفضل قاضی در کتاب بایسته‌های حقوق اساسی، حکومت‌های یکتاسالار را به دو نوع مونوکراسی کلاسیک و مونوکراسی توده‌ای تقسیم می‌کند و سپس مصادیق مونوکراسی کلاسیک را بر می‌شمارد. از نظر او پادشاهی مطلق، خودکامگی و نظام‌های دیکتاتوری مصادیق مونوکراسی کلاسیک هستند. مؤلف کتاب بایسته‌های حقوق اساسی هنگام بحث از مونوکراسی توده‌ای، این نوع حکومت را در مقابل مونوکراسی کلاسیک قرار می‌دهد. سید محمد هاشمی نیز در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی حکومت‌ها را بر دو نوع حکومت‌های استبدادی و حکومت‌های مردمی می‌داند. ایشان حکومت‌های استبدادی را به استبداد سستی و استبداد جدید (دیکتاتوری) تقسیم نموده و ذیل حکومت‌های استبدادی جدید (دیکتاتوری)، از دیکتاتوری توده‌ای و دیکتاتوری فردی سخن می‌راند. با بررسی مطالب مربوط به دیکتاتوری توده‌ای در اثر مزبور،

خواهیم فهمید که مقصود از این حکومت همان مونوکراسی‌های توده‌ای است. جالب این‌که در هر دو اثر برای این نوع رژیم سیاسی ویژگی‌هایی ذکر شده است که به قرار ذیل هستند.

الف- حکام توتالیترا از راه‌های مشروع به قدرت می‌رسند. یعنی برخلاف مونوکراسی‌های کلاسیک که زمامداران از طریق خون، وراثت و ... به قدرت می‌رسند، در مونوکراسی توده‌ای حکام از طریق همه‌پرسی، آراء مردم و سایر اشکال مشارکت مردمی به قدرت می‌رسند. گرچه عنصر مردم در این رژیم‌ها بیشتر جنبه ظاهری دارد. (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۹؛ هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۳) به تعبیر دیگر، در مونوکراسی‌های توده‌ای حکام توتالیترا دارای پایگاه اجتماعی هستند. مانس اشپربر (Manès Sperber) (اشپربر ۱۳۶۳: ۷۹) معتقد است که رژیم توتالیترا نمی‌تواند بدون رضایت دست کم بخشی از مردم مستقر شود. از نظر وی، توتالیتاریسم در اوان حکمرانی و توسعه خود، همواره از طرفداری خیل عظیمی از مردم برخوردار است.

ب- در این نوع رژیم‌ها، ایدئولوژی واحد راه را بر کثرت‌گرایی سیاسی می‌بندد و استعداد‌های سیاسی به سمت حزب واحد سوق می‌یابد. (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۴) لذا وجود حزب واحد که خود نوزاد قدرت است، مشخصه دیگری برای مونوکراسی‌های توده‌ای است. این حزب «برای بسیج هواداران و سازمان دادن به کسانی است که حاضرند به مناسبت گرایش‌های نظامی، اقتصادی، پیشه‌ای یا اخلاقی از قدرت مستقر پشتیبانی کنند» (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۹).

پ- توتالیتاریسم آخرین مشخصه مونوکراسی‌های توده‌ای است. (همان: ۱۱۰؛ هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۵-۲۰۴)

ملاحظه می‌شود که مؤلفان آثار مورد اشاره، توتالیتاریسم را در زمره یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای یا به تعبیر دکتر هاشمی دیکتاتوری توده‌ای تلقی می‌کنند. حال آن‌که با بررسی آراء اندیشمندان مختلف از جمله هانا آرنه به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی توتالیتاریسم، می‌توان گفت رابطه میان مونوکراسی یا دیکتاتوری توده‌ای و توتالیتاریسم به همین سادگی نبوده و نمی‌توان چنین دیدگاهی را پذیرفت.

۳.۲ این‌همانی توتالیتراریسم و مونوکراسی توده‌ای

با تأمل در مباحث صدرالذکر به این نتیجه می‌رسیم که نویسندگان آثار مورد اشاره، معتقدند توتالیتراریسم (تمامیت‌خواهی، همه‌گیری) تنها یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای است و نظام‌های مونوکرات جدید دارای ویژگی‌هایی غیر از توتالیتراریسم، هم‌چون حزب واحد و پایگاه اجتماعی هستند. به تعبیر دیگر در کتب مورد بررسی، توتالیتراریسم نه به عنوان یک نوع رژیم سیاسی مستقل، بلکه به مثابه یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای قلمداد شده است. حال آن‌که اندیشمندان مارالذکر، توتالیتراریسم را به عنوان الگویی عام برای صدق بر حکومت‌های تمامیت‌خواه قرن بیستم از قبیل فاشیسم، نازیسم و استالینیسم ارائه کرده و حتی اشخاصی چون مارتین لیبست آن را برای پاره‌ای از حکومت‌های قرن بیست و یکم نیز صادق می‌دانند. لذا در چنین وضعیتی، نمی‌توان توتالیتراریسم را صرفاً به یک ویژگی برای مونوکراسی‌های توده‌ای تقلیل داد بلکه به اعتقاد نگارنده، توتالیتراریسم با مونوکراسی توده‌ای یکسان بوده و در عالم اندیشه و فلسفه سیاسی نسبت به مونوکراسی توده‌ای یا حتی دیکتاتوری توده‌ای، شناخته شده‌تر است.

تمام نظریه‌پردازان توتالیتراریسم فارغ از اختلاف‌شان در خصوص نحوه شکل‌گیری جوامع توده‌وار، اتفاق نظر دارند که کنترل و تسلط بر تمام شؤون زندگی افراد محصول عوامل متعددی از قبیل وجود حزب واحد و تظاهر به جلب مشارکت مردمی است که بدون وجود آن‌ها توتالیتراریسم شکل نخواهد گرفت. وجود حزب واحدی که اخبار و اطلاعات را جهت‌دهی کرده، افراد را در جهت نیل به اهداف خود بسیج نماید و به تدریج آن‌ها را به صورت توده (انسان‌های جاهل، برده، مطیع، بی‌هویت و...) درآورد، تا همان‌گونه که گفته شد ریشه توتالیتراریسم در جامعه دوانده شود. توجه ظاهری به طرق مختلف مشارکت مردمی به ویژه انتخابات نیز از طرفی توده‌ها را برای پیشبرد برنامه‌های تمامیت‌خواهانه رژیم توتالیتار مهیا کرده و از طرف دیگر، این رژیم را برای علم کردن بیرق مشروعیت خود در بزنگاه‌های مختلف یاری می‌کند (بوشهری ۱۳۸۴: ۱۸۸). بنابراین وجود حزب واحد و نیز دادن تضمین واهی به مردم از طرق مختلف از جمله انتخابات مردمی، خود مقدمه‌ای برای تأسیس توتالیتراریسم هستند. لذا نمی‌توان این عوامل را در عرض توتالیتراریسم قرار داد و از هر سه مورد به عنوان ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای یاد کرد. مضاف بر این، با اندکی تأمل خواهیم فهمید که خوانش نویسندگان آثار مورد مطالعه از

مونوکراسی توده‌ای، دیدگاهی مازاد یا متفاوت از آنچه اندیشمندان از توتالیتاریسم اراده کرده‌اند، در بر ندارد.

از این رو، با توجه به نحوه شکل‌گیری توتالیتاریسم و همچنین با عنایت به مشخصه‌های رژیم توتالیتار که ذکر شدند، وجود سازوکار انتخابات همگانی و وجود حزب واحد را نمی‌توان به عنوان ویژگی‌های مونوکراسی‌های توده‌ای در کنار سومین خصالت که توتالیتاریسم است، قرار داد. بلکه دو ویژگی اول به خودی خود در دل توتالیتاریسم و در زمره ویژگی‌ها و لوازم آن هستند و در نتیجه میان توتالیتاریسم و مونوکراسی توده‌ای تفاوتی نمی‌توان قائل شد و رابطه این دو از نوع این‌همانی است.

ضمن این‌که اقدام نویسندگان کتب مورد بررسی در راستای معرفی فاشیسم، نازیسم و استالینسم به عنوان مثال‌هایی برای مونوکراسی توده‌ای چندان موجه به نظر نمی‌رسد. زیرا همان‌طور که گفتیم، این رویکردها از مصادیق توتالیتاریسم هستند. شاید به همین دلیل است که آرنست اعلام می‌کند، توتالیتاریسم متخاصم‌ترین ایدئولوژی‌های تاریخ از قبیل نازیسم و فاشیسم را یک کاسه کرد. (آرنست ۱۳۹۸: ۱۲)

۳. تمایز توتالیتاریسم (مونوکراسی توده‌ای) با دیکتاتوری

نویسنده کتاب بایسته‌های حقوق اساسی، علاوه بر تمایز گذاشتن میان توتالیتاریسم با مونوکراسی توده‌ای که به زعم نگارنده و به موجب مطالب قبل، مردود به نظر می‌رسد؛ در صفحاتی از کتاب، گاهی دیکتاتوری را با مونوکراسی توده‌ای و گاهی با توتالیتاریسم یکسان پنداشته است. به تعبیر دیگر، ایشان در مقام توصیف مونوکراسی توده‌ای از آن با عنوان دیکتاتوری نام می‌برد. عبارات ذیل از کتاب بایسته‌های حقوق اساسی، بیان‌گر چنین رویکردی هستند (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۹): «یکی دیگر از مشخصات این نوع دیکتاتوری وجود حزب واحد است که...»؛ «شرکت مردم، رأی مردم یا همه‌پرسی یا سایر اشکال مشارکت، همه در جهت استقرار دیکتاتوری بسیج می‌شوند». ایشان در جای دیگری، توتالیتاریسم را که به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای تلقی کرده، دیکتاتوری می‌نامد (همان: ۱۱۰).

به گمان ما، از آن‌جا که مرحوم قاضی صراحتاً دیکتاتوری را در کنار پادشاهی مطلق و خودکامگی، مصداقی از مونوکراسی‌های کلاسیک اعلام کرده است (همان: ۱۰۷-۱۰۵)، لذا

ماهیتاً آن را متفاوت از مونوکراسی توده‌ای می‌داند. بنابراین، به نظر می‌رسد که ایشان مسامحتاً واژه دیکتاتوری را برای مونوکراسی توده‌ای استعمال کرده است.

گفتنی است که در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی نیز توتالیتریزم ذیل مونوکراسی یا دیکتاتوری توده‌ای مورد بحث قرار گرفته است. در واقع نویسنده کتاب، توتالیتریزم را نظامی دیکتاتوری تلقی کرده است (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۴).

به نظر می‌رسد تلقی دیکتاتوری از توتالیتریزم در این کتاب از روی تسامح صورت نگرفته است. چراکه اولاً، سید محمد هاشمی در کتاب مزبور و در ذیل فصل دوم از قسمت سوم تحت عنوان «اقسام حکومت»، بدین بحث پرداخته است. وی حکومت‌ها را بر دو نوع حکومت‌های استبدادی و حکومت‌های مردمی می‌داند. حکومت‌های استبدادی نیز بر دو نوع استبداد سستی و استبداد جدید (دیکتاتوری) تقسیم شده‌اند. در این کتاب، استبداد جدید (دیکتاتوری) بر دو قسم دیکتاتوری توده‌ای و دیکتاتوری فردی است و در مقام تبیین دیکتاتوری توده‌ای، به وجود حزب واحد، ایدئولوژی، نهادهای ظاهراً مردمی و توتالیتریزم به عنوان مشخصه‌های دیکتاتوری توده‌ای اشاره شده است (همان: ۲۰۵-۲۰۲). در توصیف هر یک از این مشخصه‌ها نیز صراحتاً بر عبارت «دیکتاتوری توده‌ای» تأکید شده است. ثانیاً، نویسنده در بخش سوم از فصل پنجم کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول و مبانی کلی نظام)، هنگام طبقه‌بندی رژیم‌های استبدادی از پنج نوع رژیم استبداد سستی، استبداد دینی، دیکتاتوری خلقی (دیکتاتوری جدید)، دیکتاتوری نظامی و دیکتاتوری غیرنظامی یاد می‌کند. هنگام تأمل در مباحث مربوط به دیکتاتوری خلقی، خواهیم فهمید که مقصود وی از این مفهوم، همان دیکتاتوری یا مونوکراسی توده‌ای است که در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی بدان پرداخته است (هاشمی ۱۳۸۵: ۲۹۷-۲۹۶).

بنابراین برخلاف مرحوم ابوالفضل قاضی، سید محمد هاشمی در استعمال واژه دیکتاتوری برای مفهوم توتالیتریزم آگاهی داشته است. به ویژه این که اشاره و اصرار بر این موضوع در دو اثر مزبور، در مقام طبقه‌بندی انواع رژیم‌های سیاسی است و همین خود بیان‌گر عمد و آگاهی ایشان در استفاده از عنوان دیکتاتوری برای توتالیتریزم می‌باشد. هرچند در موارد نادری (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۶)، عنوان دیکتاتوری را ظاهراً از روی تسامح برای توتالیتریزم مورد اشاره قرار داده‌اند.

مطالب فوق در حالی است که به دلایل گوناگون و به شهادت بسیاری از اندیشمندان، میان دیکتاتوری و توتالیتراریسم تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

از آن‌جا که ادبیات حقوقی نسبت به کاربست واژگان و مفاهیم حساس است و همین امر آثار مهمی در عالم حقوق بر جای می‌گذارد و نیز بدین دلیل که کتب آموزشی باید در نهایت دقت به رشته تحریر درآیند، از این مسأله می‌توان الهام گرفت و به قرار ذیل، تفاوت‌های میان توتالیتراریسم (مونوکراسی توده‌ای) و دیکتاتوری را آشکار نمود.

۱.۳ تمایز توتالیتراریسم و دیکتاتوری از حیث سیاسی

میان دیکتاتوری و توتالیتراریسم که در آثار مورد مطالعه تحت عنوان مونوکراسی توده‌ای و دیکتاتوری توده‌ای از آن یاد شده است، از لحاظ سیاسی (مبنای قدرت) می‌توان تفاوت قائل شد. در واقع این تفاوت از دو جنبه نحوه به قدرت رسیدن و نقش مردم در قدرت قابل بررسی است.

۱.۱.۳ تمایز از حیث نحوه به قدرت رسیدن

میان توتالیتراریسم با دیکتاتوری از حیث نحوه به قدرت رسیدن حکام فرق است. چنان‌که در دیکتاتوری، حکام از طریقی چون شورش، کودتا، ضابطه خون و ... بر مسند قدرت تکیه می‌زنند ولی در توتالیتراریسم، حکام از طریق مشارکت مردمی به قدرت می‌رسند. به تعبیر دیگر نظام‌های توتالیتر نوعی دموکراسی هدایت شده بوده (همان: ۲۰۶) و پایگاه اجتماعی ولو صوری دارند. زیرا این رژیم‌ها «به شدت به بقای اعتبار و وجهه خود نزد مردم وابسته هستند» (اشپربر ۱۳۶۳: ۱۲۴). مثلاً هیتلر با تبلیغات و البته ارباب، نهایتاً توانست با کسب بیشترین آراء در سال ۱۹۳۳ قدرت را در دست بگیرد.

با وجود چنین تمایز بارزی که توسط خود سید محمد هاشمی به عنوان یکی از ابزارهای قدرت در توتالیتراریسم عمل می‌کند، استفاده از عنوان دیکتاتوری توسط ایشان دیگر چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

۲.۱.۳ تمایز از حیث نقش مردم در قدرت

در گذشته رژیم‌های استبدادی به این که مردم علیه آن‌ها طغیان نکنند یا سر در لاک خود داشته و اقدامی انجام ندهند، قانع بودند. رژیم نیز سکوت آنان را علامت رضایت تلقی می‌کرد و کاری به آن‌ها نداشت. اما در رژیم توتالیتر سکوت دیگر علامت رضا به شمار نمی‌آید و آدمی باید حمایت و طرفداری خود را از رژیم به شیوه‌ای ایجابی اعلام کند. رژیم توتالیتر با وجود بی‌اعتقادی تمام به دموکراسی، اصرار دارد که پشتیبانی مردم از خویش را به نمایش بگذارد (پژوهشگاه علوم انسانی ۱۳۵۸: ۵۲). این نمایش تأیید توده‌ای، برای رژیم توتالیتر اهمیت اساسی دارد. زیرا از سویی نشان دهنده خاستگاه مردمی اوست و از سوی دیگر، زاینده نیاز به بسیج توده‌ها در راه هدف یگانه رژیم است. به رغم مطالب فوق، در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، ترغیب مردم به انتخابات از رهگذر رسانه‌های دولتی، ابزار دیکتاتوری توده‌ای تلقی شده است و نه توتالیتراریسم. (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۹).

۲.۲.۳ تمایز توتالیتراریسم و دیکتاتوری از حیث حقوقی

رژیم توتالیتر با هدف گسترش استیلای خود همواره از ظواهر حقوقی از قبیل جلب مشارکت مردمی، تأسیس پارلمان، تصویب قانون اساسی، ایجاد قواعد حقوقی و ... بهره می‌برد. از این منظر، می‌توان میان توتالیتراریسم و دیکتاتوری از جهاتی چون وجود یا عدم وجود قانون و مسئولیت یا مصونیت حقوقی رئیس کشور تمایز گذاشت.

۱.۲.۳ تمایز از حیث وجود قانون

در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، ظاهراً به دلیل خلط مفهومی میان دیکتاتوری و توتالیتراریسم، دیکتاتوری مرحله گذار به حاکمیت قانون تلقی شده و دیکتاتور را فردی مقید به نوعی نظام حقوقی و برنامه‌ریزی شده معرفی می‌کند (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۱).

این در حالی است که نظام‌های دیکتاتوری بی‌قانون‌اند و در آن‌ها اراده‌ای خودسر حکومت می‌کند. لیکن ویژگی اصلی توتالیتراریسم، انکار هرگونه جایگاه برای اراده انسانی است. در واقع توتالیتراریسم، حکومت نوعی قانون است و حکومت توتالیتر، خودکامه و غیرقانونی نیست (بشیریه ۱۳۸۴: ۱۳۵). به تعبیر دیگر برخلاف دیکتاتوری، نظام‌های توتالیتر قواعد فراوانی را شناسایی نموده و نظم حقوقی ساختارمندی را بنا می‌کنند، لیکن

چنین نظامی بدون آن‌که دارای جنبه‌های حمایتی از افراد باشد، صرفاً به ابزاری ساده برای عمل در راستای خدمت به قدرت در می‌آید (شوالیه ۱۳۷۸: ۹۵).

۲.۲.۳ تمایز از حیث مسؤولیت رئیس کشور

به طوری که قبلاً نیز ذکر شد، نویسندگان کتب مورد مطالعه و مشخصاً سید محمد هاشمی، به کرات میان توتالیتراریسم و دیکتاتوری این‌همانی قائل شده‌اند. این در حالی است که یکی از آشکارترین تفاوت‌های تعیین‌کننده میان یک رهبر توتالیتر و یک دیکتاتور خودکامه، یکی شدن کامل رهبر توتالیتر با هریک از مقامات زیردست و انتصابی و پذیرش مسؤولیت اقدامات آن‌ها است. بدین توضیح که رهبر توتالیتر به شیوه‌ای متفاوت با هر رهبر حزبی عادی، جنبش را بازنمود می‌کند. او مسؤولیت حقوقی هر تخلفی را که از سوی هریک از اعضا یا کارگزاران جنبش در حین انجام وظیفه سر می‌زند، شخصاً به عهده می‌گیرد. این مسؤولیت تام، مهم‌ترین جنبه سازمانی اصل رهبری است که طبق آن، هر کارگزاری نه تنها از سوی رهبر گمارده می‌شود، بلکه تجسم شخص رهبر است و هر دستوری همیشه باید از این مرجع پیوسته واحد و حاضر صادر گردد. متنها یک دیکتاتور هرگز خود را با زیردستانش یکی نمی‌سازد، چه برسد به این‌که مسؤولیت هر یک از اعمال آن‌ها را قانوناً بر عهده گیرد. (آرنت ۱۳۶۶: ۱۱۵)

۳.۳ تمایز توتالیتراریسم و دیکتاتوری از حیث ایدئولوژیکی

به طوری که قبلاً ذکر شد، توتالیتراریسم رابطه تنگاتنگی با ایدئولوژی دارد. به گونه‌ای که بدون ساخته و پرداخته کردن یک ایدئولوژی خاص، چندان نمی‌توان به موفقیت رژیم توتالیتر باور داشت. در حقیقت وجود حزب واحد و عملکرد آن که یکی از ویژگی‌های مهم توتالیتراریسم تلقی می‌شود، حول محور ایدئولوژی واحد دور می‌زند. اهمیت ایدئولوژی در توتالیتراریسم تا جایی است که مؤلف کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، وجود آن را عاملی برای اضمحلال همه انواع علایق و سلاقی سیاسی دانسته است (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۴). حال آن‌که دیکتاتورها برخلاف رهبران توتالیتر، عزم قاطعی برای گزینش یا پایه‌ریزی ایدئولوژی ندارند (آرنت ۱۳۶۶: ۱۳۵). ضمن این‌که در کتاب فوق‌الذکر، مؤلف صراحتاً وجود ایدئولوژی را در زمره اصول دیکتاتوری قلمداد و در کنار

توتالیتاریسم از آن یاد کرده است (هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۴-۲۰۳). با این وصف، وجود ایدئولوژی واحد یکی از ویژگی‌های توتالیتاریسم است و همین عامل وجه تمایزی برای توتالیتاریسم و دیکتاتوری محسوب می‌شود.

ایدئولوژی توتالیتاریسم در صدد عوام‌فریبی است. زیرا مبانی این رژیم بر عوام‌فریبی و اضمحلال حوزه‌های خصوصی (تمامیت‌خواهی) متکی است و ایدئولوژی مزبور، بهترین ابزار برای نیل به این اهداف است. در نتیجه، میل به دشمن‌تراشی در راستای عوام‌فریبی و تمامیت‌خواهی، در ایدئولوژی توتالیتاریسم موج می‌زند. حال آن‌که، حیات و ممات رژیم‌های دیکتاتوری، متکی به چنین مواردی نیست.

۱.۳.۳ تمایز از حیث دشمن‌تراشی

حاکم توتالیتار در ارائه دشمنی و عناد توانا است. (اشپیربر ۱۳۶۳: ۱۲۱) در واقع دشمن‌تراشی لازمه حیات رژیم توتالیتار است. یهودیان و لهستانی‌ها، کولاک‌ها و تاتارها به ترتیب دشمنان عینی نازیسم و استالینیسیم تلقی می‌شدند. یعنی دشمنانی که بی‌گناه بودند ولی در زمره گروه‌هایی بودند که به حکم تاریخ دشمن جنبش توتالیتار به شمار می‌آمدند. حال آن‌که در دیگر نظام‌های دیکتاتوری، فرد باید عمل خصومت‌آمیزی انجام داده باشد تا دشمن حکومت تلقی شود (بشیریه ۱۳۸۴: ۱۳۹).

۲.۳.۳ تمایز از حیث توانایی در تمامیت‌خواهی

کاربست واژه دیکتاتوری برای توتالیتاریسم (قاضی ۱۳۸۵: ۱۰۹ و هاشمی ۱۳۹۰: ۲۰۷-۲۰۱)، به رغم وجود تفاوت‌های اساسی میان آن دو، شاید چندان قابل توجیه نباشد. متقابلاً گروهی به درستی معتقدند که حکومت‌های فاشیستی - به مثابه مصداق توتالیتاریسم - با حکومت‌های استبدادی شرقی - به مثابه مصداق دیکتاتوری - تفاوت دارد. حکام حکومت‌های استبدادی شرقی، حتی در صورت میل به ساخت و پرداخت آموزه‌ای که بتواند مدعی فراگیری و تمامیت‌خواهی باشد، از امکانات علمی و فنی برای پوشش وجوه مختلف جامعه خود بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند. (قادری ۱۳۸۶: ۱۳۵)

۴. نتیجه‌گیری

۱. کتب «بایسته‌های حقوق اساسی» و «حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی»، مشخصاً در حوزه حقوق اساسی و برای درس کلیات حقوق اساسی در مقطع کارشناسی رشته حقوق و کارشناسی علوم سیاسی به رشته تحریر درآمده‌اند. نویسندگان هر دو اثر از سرآمدان رشته حقوق بوده و در نگارش آثار نیز تلاش فراوانی کرده‌اند. کتب مورد مطالعه هم دارای نقاط قوت زیادی از قبیل جامعیت، اصالت، امانت‌داری و ... است. با این وجود از آن‌جا که هر دو کتاب در زمره منابع مورد وثوق جامعه دانشگاهی بوده و در بسیاری از دانشکده‌های حقوق و آزمون‌های حقوقی نیز منبع قلمداد می‌شوند، تأمل انتقادی در آن‌ها ضروری بوده می‌تواند منجر به اصلاح پاره‌ای مفاهیم و مطالب شود. در این میان، یکی از مباحث مهم حقوق اساسی که از بن‌مایه‌های علوم و فلسفه سیاسی بی‌بهره نیست، بحث رژیم‌های سیاسی و زیرمجموعه‌های آن از قبیل رژیم‌های جمهوری، آریستوکراسی، سلطنتی، دیکتاتوری و توتالیتر است که ظاهراً در آثار مورد مطالعه، بدین مبانی و بن‌مایه‌ها توجه چندانی نشده و در نتیجه مباحث به ویژه در ارتباط با «توتالیتراریسم»، اندکی به انحراف کشیده شده است.

۲. لذا در مقاله حاضر، مباحث مربوط به توتالیتراریسم را در کتب موصوف مورد نقد قرار دادیم. زیرا افزون بر اهمیت علمی، تجزیه و تحلیل هرچه دقیق‌تر رژیم‌های توتالیتر و تبیین ویژگی‌های آن و همچنین تمایز آن از دیگر رژیم‌های غیردموکراتیک، می‌تواند سهمی به‌سزا در تضمین حق حاکمیت ملی و به تبع آن تضمین حق‌ها و آزادی‌های اساسی شهروندان داشته باشد. چراکه توتالیتراریسم، رژیمی سیاسی است که در آن نهاد حاکم از دخالت در هیچ‌یک از شؤون زندگی خصوصی افراد فروگذار نکرده و برای نیل به اهداف خود به تعریفی صوری از دموکراسی، ایدئولوژی و حزب واحد سیاسی متوسل می‌شود و در جهان امروز، کماکان می‌تواند تهدیدی علیه حاکمیت ملی و مبانی ملت-دولت محسوب شود.

۳. در کتب مورد بررسی، توتالیتراریسم نه به عنوان یک نوع رژیم سیاسی مستقل بلکه در کنار مواردی چون حزب واحد و تظاهر به مشارکت مردمی به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای معرفی شده است. حال آن‌که تلقی توتالیتراریسم به عنوان یکی از ویژگی‌های مونوکراسی توده‌ای صحیح نیست. زیرا توتالیتراریسم، الگویی عام برای صدق بر

حکومت‌های تمامیت‌خواه و توده‌ای ارائه می‌کند. لذا در چنین وضعیتی، نمی‌توان توتالیتریزم را صرفاً به یک ویژگی برای مونوکراسی‌های توده‌ای تقلیل داد. تمام نظریه‌پردازان نیز معتقدند که تسلط بر تمام شؤون زندگی افراد، محصول عوامل متعددی از قبیل وجود حزب واحد و تظاهر به جلب مشارکت مردمی است که بدون وجود آن‌ها، توتالیتریزم شکل نخواهد گرفت. بنابراین وجود حزب واحد و نیز تضمین واهی به مردم از طرفی چون انتخابات همگانی، خود مقدمه‌ای برای تأسیس توتالیتریزم هستند. از این‌رو، نمی‌توان توتالیتریزم را در عرض عوامل مذکور و به عنوان ویژگی مونوکراسی توده‌ای محسوب کرد، بلکه توتالیتریزم رأساً رژیم سیاسی مستقلی بوده و با مونوکراسی توده‌ای مترادف است.

۴. دقت علمی به ویژه در حوزه حقوق و در ارتباط با واژگان، مفاهیم و عبارات، مقتضی است که میان توتالیتریزم و دیکتاتوری نیز به جهاتی از قبیل نحوه به قدرت رسیدن حاکمان، لزوم یا عدم لزوم کسب حمایت مردمی، نوع رابطه حاکم با سایر مقامات و ... تمایز بگذاریم. چراکه در کتاب بایسته‌های حقوق اساسی از باب مسامحه و در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی عموماً به طور آگاهانه، توتالیتریزم و دیکتاتوری را یکسان پنداشته‌اند. مشخصاً در کتاب حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، برقراری این‌همانی میان توتالیتریزم و دیکتاتوری در مقام تقسیم‌بندی مشخص از رژیم‌های سیاسی بوده و نویسنده در کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول و مبانی کلی نظام) نیز، هنگام احصاء رژیم‌های دیکتاتوری، به دیکتاتوری خلقی یا به زعم خود رژیم توتالیترا پرداخته است. به ویژه این‌که کتاب، از دیکتاتوری خلقی در کنار دیکتاتوری نظامی و غیرنظامی سخن به میان آورده است. لذا به نظر می‌رسد در چنین حالتی نمی‌توان استعمال دیکتاتوری برای توتالیتریزم را از باب مسامحه دانست و طبیعتاً برقراری این‌همانی میان آن‌ها هم به صواب نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. توضیح این‌که آرنست استوارترین مبانی نظری برای نظریه توتالیتریزم را گسترانده است. (آرنست،

۲. آنچه که در این تحلیل بیشتر به چشم می‌خورد عدم وجود قصد تمامیت‌خواهی و سلطه بر افراد در همه شؤون زندگی آن‌ها، از سوی دولت توتالیتر است. به عبارت بهتر، این‌گونه استنباط می‌شود که رژیم توتالیتر پس از ملاحظه تنهایی و بی‌هویتی افراد سعی در به تحت فرمان درآوردن آن‌ها دارد. اما تحلیل دیگری وجود دارد مبنی بر این‌که قصد حذف فضای رابطه و ایجاد جامعه توده‌وار از همان ابتدا وجود دارد و برای تقویت این نظر به قصد ایجاد رعب و وحشت به عنوان یکی از خصایص توتالیترایسم استناد می‌شود. خود آرنست در کتاب «توتالیترایسم» به طور معین بدین موضوع اشاره می‌کند. به نظر او، رژیم توتالیتر از ابتدا سعی در تمامیت‌خواهی و دخالت در تمام شؤون زندگی افراد دارد و به همین دلیل با ایجاد رعب و وحشت مانع از ایجاد فضای رابطه میان انسان‌ها می‌شود و یا آن فضا را نابود می‌کند و در نتیجه افراد تحت تأثیر این عدم ارتباط، احساس تنهایی، گسیختگی و بی‌هویتی می‌کنند و در نتیجه به دامان جنبش هویت بخش توتالیترایسم می‌خیزند.

۳. برلین با تشریح افکار و نوشته‌های مستر سعی در اثبات ادعای خود دارد: «مستر معتقد است که آزادی هدیه شاهان است. ملت نمی‌تواند به خودش آزادی دهد، فرمانروا باید در زمانی مشخص حقوق و تمام آزادی‌ها را اعطا کند» (برلین ۱۳۸۵: ۲۳۴-۲۳۳). به نظر برلین، مستر نخستین نظریه‌پرداز در سنت فکری قدرتمندی بود که به ظهور شارل مورا (Charles Murras)، یکی از پیشکسوتان فاشیسم انجامید. وی می‌گوید در مقیاس ارزش‌های مستر، قدرت تقریباً از همه چیز بالاتر است. زیرا قدرت، اصلی الهی است که بر دنیا حکم می‌راند. سرچشمه هرگونه زندگی و عمل است و هر کسی که بداند چگونه به آن دست یابد و مهم‌تر از همه چگونه تصمیم بگیرد، حقی پیدا می‌کند که به موجب آن دیگران باید از وی فرمان ببرند (همان: ۲۴۱).

۴. گفتنی است که جوامع سنتی را نمی‌توان جوامع توده‌ای تلقی کرد، زیرا در آن‌ها علی‌رغم سلطه سنت‌ها و فقدان تنوع فکری؛ علایق گروهی و شبکه‌های ارتباطی گوناگونی وجود دارد و همبستگی مبتنی بر روابط نزدیک و معنی‌دار است (بشیریه ۱۳۸۷: ۳۳۳).

۵. اصطلاح جامعه مدنی به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن و تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در بر می‌گیرد (بشیریه ۱۳۸۷: ۳۲۹). جامعه مدنی پهنه‌ای از زندگی اجتماعی افراد است که در آن هر کس می‌تواند با اراده آزاد و تشخیص فردی به تصمیم‌گیری و نهایتاً عمل بپردازد و در آن افراد می‌توانند فارغ از سلطه حکومتی فعالیت کرده و به زندگی خود سازمان دهند.

نقد و تحلیل «توتالیترایسم» در کتب ... (آزاد رضائی) ۲۸۳

۶. سازمان‌های توتالیتر یکی از مسائل مورد توجه آرنت بوده است. هدف این سازمان‌ها که پیش از تسلط جنبش‌های توتالیتر بر قدرت، در رقابت با سازمان‌های قانونی شکل گرفته‌اند، انحلال یا انفعال سازمان‌های قانونی به قصد تصاحب قدرت است.

کتاب‌نامه

- آرنت، هانا (۱۳۶۶)، *توتالیترایسم*، ترجمه محسن ثلاثی، ج ۲، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- آرنت، هانا (۱۳۹۸)، *عناصر و خواستگاه‌های حاکمیت توتالیتر*، ترجمه مهدی تدینی، ج ۲، تهران: ثالث.
- اشپیرر، مانس (۱۳۶۳)، *نقد و تحلیل جباریت*، ترجمه کریم قصیم، تهران: دماوند.
- اقبال، فرشید (۱۳۸۵)، *مکتب‌های سیاسی*، ج ۲، تهران: سبکباران.
- برلین، آیزایا (۱۳۸۵)، *سرشت تلخ بشر (جستاری در تاریخ اندیشه‌ها)*، تهران: فکنوس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری)*، ج ۲، چ ۶، تهران: نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، چ ۱، تهران: نی.
- بوشهری، جعفر (۱۳۸۴)، *حقوق اساسی: اصول و قواعد*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پژوهشگاه علوم انسانی (۱۳۵۸)، *توتالیترایسم (سلطه‌گرایی)*، پژوهشگاه علوم انسانی.
- رحمانی‌زاده دهکردی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، *جامعه‌مدنی در دوران مدرن*، تهران: برگ زیتون.
- شوالیه، ژاک (۱۳۷۸)، *دولت قانونمند*، ترجمه دکتر حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: دادگستر.
- قادری، حاتم (۱۳۸۶)، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، چ ۸، تهران: سمت.
- قاضی «شریعت پناهی»، ابوالفضل (۱۳۸۵)، *بایسته‌های حقوق اساسی*، چ ۲۴، تهران: میزان.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ملک‌محمودی، موسی (۱۳۸۴)، «توتالیترایسم، اتوپیا و انسان کرگدنی»، مجله‌نامه، شماره ۴۱.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸)، *حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز*، تهران: دادگستر.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۸۵)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصول و مبانی کلی نظام)*، ج ۱، چ ۷، تهران: میزان.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۹۰)، *حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی*، تهران: میزان.

Crisis in Democracy, available online at:

http://www.k12.ny.usschigh_schoolteachersmichelle_foxCrisis_in_Democracy.pdf

Totalitarianism:CASE STUDY:Stalinist Russia,available online at:

<http://www.mmoloneyths.comtext30-2-total-stalin.pdf>